

# آفریدگار زیبایی

درس اول

روزی بهار، تابستان، پاییز و زمستان با هم گفت‌وگو می‌کردند. صحبت از این بود که هر یک بهتر نقاشی کرد، بماند و بقیه، دست از نقاشی بردارند و بروند. آن‌ها تصمیم گرفتند خورشید جهان افروز را به داوری انتخاب کنند.

خورشید پذیرفت که بین آنان داوری کند. چهار هزمنند، شروع به کار کردند. اول، بهار قلم به دست گرفت. نخست دستی به شاخه‌های درختان هلو، بادام، سیب و درختان دیگر برد و بر آن‌ها گردنبندهایی از گل‌های صورتی آویخت. در جنگل با رنگ نیلی، گودال‌های کوچک و بزرگ درست کرد و در اطراف این گودال‌ها گل‌های زگس و

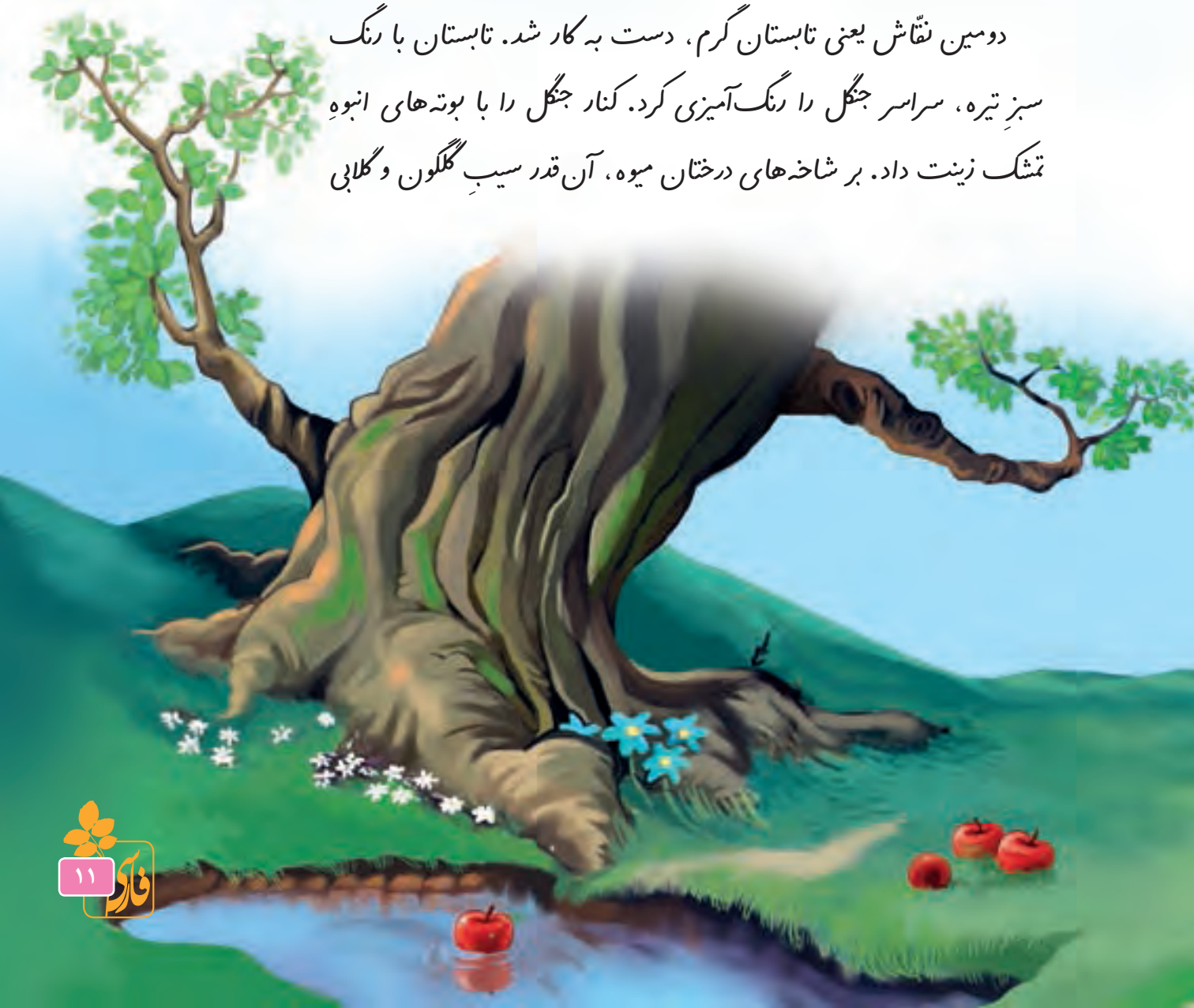


بنفشه را پراکند. حشرات گوناگون، زنبورهای عسل و پروانه‌ها را روی گل‌ها و پرندگان را در دشت‌ها و جنگل‌ها در حال پرواز نشان داد. بلبل را روی شاخه، خرگوش را میان جنگل و غوک را در برکه نشانید.

اینجا بود که بهار با خود گفت: «بگذار خورشید به این تصویرهای زیبا نگاه کند و بگوید می‌توان منظره‌ای زیباتر از این ساخت؟»

خورشید از پس ابر خاکستری رنگ، نگاهی انداخت و از دیدن منظره‌ی طبیعت بهار، لذت برد.

دومین نقاش یعنی تابستان گرم، دست به کار شد. تابستان با رنگ سبز تیره، سراسر جنگل را رنگ آمیزی کرد. کنار جنگل را با بوته‌های انبوه تمشک زینت داد. بر شاخه‌های درختان میوه، آن قدر سیب گلگون و گلابی



و میوه‌های دیگر آویخت که شاخه‌ها تاب نیاوردند و به سوی زمین خم شدند. دشت را با خوشه‌های طلایی رنگ گندم پوشانید. مزارع را به رنگ زرد طلایی در آورد. رودخانه‌ها و دریاچه‌ها را آبی کرد. نقاشی تابستان هم بسیار زیبا از کار درآمد.

خورشید جهان افروز از پشت ابرهای سفید، نقاشی تابستان را تماشا کرد؛ بسیار زیبا بود. نوبت نقاش سوم بود؛ پاییز، برای کار خود، رنگ‌های آتشین انتخاب کرد و اول به سراغ جنگل رفت. بعضی از درختان را با رنگ زرد لیمویی پوشانید، برخی را به رنگ ارغوانی و بعضی دیگر را به رنگ قرمز روشن در آورد. به رنگ کاج‌ها و سروها و صنوبرها دست نزد. با خود گفت، «بگذار این‌ها همان‌طور که هستند، باقی بمانند.» و این بود که کاج‌ها و سروها و صنوبرها به همان رنگ سبز تیره باقی ماندند. با ابرهای خاکستری رنگ، آسمان را پوشانید و نشان داد که قطره‌های باران، برگ‌های درختان را جلاداده است. روی سیم‌های برق، دسته دسته پرستوهای مهاجر نشانید.

خورشید به تصویرهای نقاشی پاییز نگاه کرد؛ اما هر چه کرد، توانست چشم از آن بردارد. آن‌گاه زمستان، قلم به دست گرفت. او با خود گفت تا وقتی که کارم را تمام نکرده‌ام، خورشید نباید نقاشی مرا ببیند. این بود که اول، ابرهای ضخیم خاکستری رنگی در آسمان پهن کرد و زمین را از نظر خورشید، ناپدید ساخت. او در یک روز،

تمام سطح زمین را به رنگ سفید در آورد. بر تن کوه‌ها و دشت‌ها، لباس سفید پوشانید. سطح رودخانه‌ها را با قشر نازکی از یخ، براق کرد. روی صنوبرها و کاج‌ها پوشش سنگینی از برف پوشانید. روی برف‌ها نقش و نگارها و جای پاهای گوناگون، نقاشی کرد: جای پای خرگوش، کبک، و آن دورها جای پای گرگ.

زمستان نیز تابلوی خود را بسیار زیبا و دل‌انگیز، نقاشی کرد. خورشید ابرها را کنار زد و گاهی به تصویرهای نقاشی زمستان انداخت. در زیر نگاه پُر مهر او دشت‌ها و جنگل‌ها و درّه‌ها زیباتر خودنمایی می‌کردند.

هر یک از نقاشی‌ها زیبایی خودش را داشت. داوری میان آن‌ها بسیار دشوار بود و نمی‌شد گفت که زیباترین آن‌ها کدام است. پس خورشید گفت: «ای نقاشان چیره‌دست! آنچه شما نقاشی کرده‌اید، چنان زیباست که دریغ است مردم یکی از آن‌ها را نبینند. شما به نوبت نقاشی کنید و اثر شگفت‌انگیز خود را به وجود آورید. بگذارید مردم نقاشی‌های شما را نظاره کنند و از تماشای آن‌ها لذت ببرند.»

برگ درختان سبز در نظر هوشیار  
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

### درست و نادرست

۱ بهار، دشت را از خوشه‌های طلایی‌رنگ گندم پوشاند.

۲ زمستان، جای پای گرگ‌ها را نقاشی کرد.

۳ داور این مسابقه، خورشید بود.

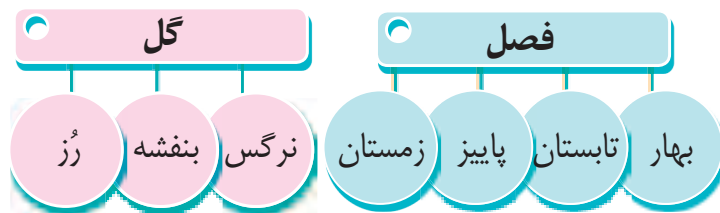


- ۱ پاییز برای رنگ‌آمیزی درختان از چه رنگ‌هایی استفاده کرد؟
- ۲ نقاشی‌های تابستان و زمستان چه تفاوت‌هایی با هم داشتند؟
- ۳ چرا پاییز به رنگ کاج‌ها و سروها دست نزد؟
- ۴ نقاشی بهار و پاییز چه شباهتی با هم داشت؟
- ۵ شما کدام یک از نقاشی‌ها را انتخاب می‌کنید؟ دو دلیل بیاورید.
- ۶ چرا عنوان «آفریدگار زیبایی» برای این درس انتخاب شده است؟ شما چه عنوانی را برای این درس پیشنهاد می‌کنید؟
- ۷ .....

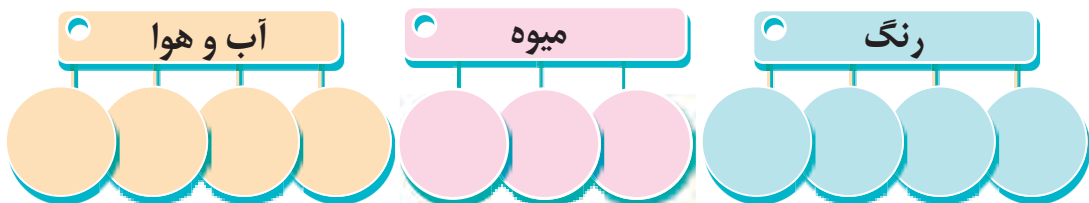
### واژه‌آموزی



به نمودارهای زیر توجه کنید.



حالا نمودارهای زیر را با توجه به متن درس کامل کنید.





- ۱ نگاه کردن به تصویر: تصویر را با دقت ببینید و به جزئیات آن توجه کنید.
- ۲ تفکر: برای فهمیدن معنی تصویر، فکر کنید و مطالبی را که از تصویر برداشت کرده‌اید، در ذهن خود مرور کنید.
- ۳ گفتار: هر وقت آماده شدید، روی صندلی معلم بنشینید و درباره‌ی تصویر برای دوستانتان صحبت کنید.

# خبر داغ



بخوان و حفظ کن





شاپرک خواب نبود  
پر زرد از باغ و گذشت  
هر چه را دید و شنید  
بُرد تا پهنی دشت

آهو از دشت گریخت  
رَمه برگشت به ده  
عاقبت باز رسید  
خبر از دشت به ده  
باد، هوهو می کرد  
ابر، هی می بارید  
خبر داغ کلاغ  
ده به ده می پیچید

خبری داشت کلاغ  
گفت در گوش درخت  
برگ ها تک تک ریخت  
از سر و دوش درخت  
سار از شاخه پرید  
بال زد تا ته باغ  
گفت با سبزه و گل  
هر چه را گفت کلاغ  
دل هر غنچه تپید  
رنگ گلبرگ پرید  
برگ، بی حوصله شد  
سبزه، خمیازه کشید

